

نوگرائی یا مدرنیزم

«ملت» است و هیچ عامل دیگری نمی‌تواند و نباید کار ملت را به جای او انجام دهد.

بدین لحاظ، تلاش اینگونه مبارزات ملی وطن خواهانه پاره‌ای از کشورهای زیر سلطه استعماری را به استقلال رسانید که شاخص ترین آن در تاریخ معاصر، نهضت ملی شدن نفت ایران با هدایت وحداقت شادروان دکتر محمد مصدق صورت پذیرفت، که موجبات تحول سیاسی کشورهای دیگری را نیز در خاور میانه و آسیای مرکزی فراهم آورد و شغفت انگیز ترین آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تقسیم آن به تعدادی کشورهای مستقل با هویت ملی است. در حال حاضر با فروپاشی ابرقدرت شوروی دیگر جهان بین دو قطب شرق و غرب تقسیم شده نیست. و ملل جهان سوم میتوانند و باید بتوانند نقش اساسی و حساس تری را در انتخاب مواضع جدید خود در ارتباط با مسائل بین المللی ایفا کنند و با هم آهنگی، نیروهای بالقوه بزرگ و نیرومندی را در عرصه‌ی سیاست‌های جهانی به وجود آورند. میتوان با اطمینان ادعا کرد که در آینده پیشرفت و سعادت متعلق به کشورهایی است که با حفظ نیروهای معنوی، ملی، خویشن را به تمدن علمی و نوآوری‌های اقتصادی و صنعتی آراسته کنند. امیدان که بدست اوردن آزادی و مجهز شدن به علم زمان وایجاد همبستگی همتراز با سایر ملل بتواند عامل تسکین اعصاب کوفته از وابستگی‌ها در کشورهای جهان سوم باشد.

جغرافیائی خویش را مطرح می‌ساختند. بدین ترتیب منادیان دو الگوی نوگرائی، باور و تصور مردم جهان را از حقیقت و کاربرد مدرنیسم منحرف ساختند و با آنکه هردو صحبت از نوگرائی میکردند ولی به خوبی مشهود بود که بشارت این واقعیت را نداشت که:

«انسان آزاد به دنیا آمده و بایستی آزاد زیست کند.»

بدان ترتیب ابرقدرت چپ یعنی شوروی با پشت پرده کشیدن نیمی از قاره اروپا، با استفاده از تبلیغات و تاکتیک‌های براندازی، کشورهای جهان سوم را هدف تسلط خود قرارداده بود. وقدرت راست یعنی آمریکا با کاربردهای استعماری نوین باشد به مقابله با رقیب جهانی خود میپرداخت. تاجی که به تدریج پایگاه قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و حتی فرهنگی پاره‌ای از آن کشورها با استقرار نوعی دولت‌های دست نشانده، تحت الشاع امیال و منافع بین المللی آن دو ابرقدرت قرار گرفته بود و آن دولت‌ها ارزشهای ملی را به بی اعتباری و حذف هویت می‌کشانند. همانطور که اشاره شد، پس از جنگ جهانی دوم که مبارزات ورقات های دو امپریالیزم شرق و غرب، صرف توسعه نفوذشان در حوزه‌های جغرافیائی جهان سوم میگردید. در گوشه هایی از آسیای مرکزی و خاور میانه، مللی که خواهان نوگرائی، پیشرفت و تجدید حیات اجتماعی بر مبنای استقلال، هویت ملی و اصالت فرهنگی بودند، پدیده ای از قیام ضد استعماری بوجود آوردند و پیام آنان همواره چنین بود که: (مهمترین واحد در امور جهان

در قرن اخیر کیفیتی نوظهور در اساس تاریخ معاصر ظاهر گردیده که آثار آن در کلیه کشورهای جهان سوم به نحوی جلوه گر شده و به نظر میرسد که بنیاد سنتی و تاریخی اکثر آن کشورها را با نوعی دگرگونی رو برو ساخته است و آن مسئله نوگرائی یا مدرنیزم میباشد. بایک تعریف، نوگرائی تلاش برای آزاد شدن از قید گذشته و حرکت به جهت آینده بهتر است. بدین سبب مدرنیزم پیشرفت را در پیروی از علم جستجو می‌کند و علم حصولی را راهیاب حقایق علمی می‌شمارد. علمی که عمل به آن در قرن اخیر موجبات شکوفایی شگفت‌انگیزی در تمام شئون ورشته‌های تمدن بشری را فراهم آورده است. به قول اگوست کنت «بشر قرن بیستم در جبر تاریخ، در دوره تحقق علمی قرار دارد». اولین تحول فلسفی نوگرائی پس از انقلاب کبیر فرانسه در قرن نوزده مطرح گردید. باشروع قرن بیستم جوامع غربی، بارش در تدریجی در راه نوگرائی قدم برداشتند. انقلاب روسیه، جامعه نوپای دیگری را متکی به فلسفه نوگرائی از نوع مارکسیستی مطرح ساخت. واژ آن پس، بعد از پایان جنگ جهانی دوم اتفاق شرق و غرب به رقابتی فرا گیر در جهان مبدل گردید. و هردو سیستم با آخرین نیروهای تهاجمی و دفاعی مجهز بودند. و هر دونشانه یکسان از قدرت بوراکراتیک دولتی داشتند. و با حرکت در راه بی پایان رشد مادی، میلیون‌ها انسان را به مفاهیم انتزاعی و تلقینی دولت‌های ایشان متعهد می‌ساختند و با روش‌های عظیم تبلیغاتی، مبانی ایدئولوژیکی، فلسفی و